

شعر فارسی در دوران مشروطیت*

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

ساختارهای ادبی حاصل از آن را بر آن زمینه‌های پیچیده منطبق کرد. کسانی که کلیاتی راجع به ادبیات و کلیاتی راجع به جامعه‌شناسی و اقتصاد می‌گویند اما انطباق این دو را بر همدیگر از یاد می‌برند، کارشان کاغذ سیاه کردن است! باید کاری کرد مثل کارهای لوکاس و گلدمن در اروپا و حداقل اسکارپیت در آمریکا و فرانسه.

عوامل فرهنگی تغییر، بیش و کم، در پایان عصر قاجاری وجود داشته است. نمی‌شود منکر بعضی از ترجمه‌های آثار اروپایی در زمینه علوم ساده - مثل علم تشریح و جغرافیای علمی - شد. عوامل فرهنگی به صورت خیلی ضعیفی در عصر مورد بحث ما بوده است. یعنی می‌توان آثاری از آشنایی روشنفکران ایرانی را با آنچه در جهان پیرامون آنها می‌گذشته است، پیدا کرد. از قبیل اطلاعاتی در باب کمپانی هند شرقی، پیشرفت‌های علمی اروپایی‌ها و... اینها در کتاب‌هایی هم که به صورت خیلی ساده ترجمه شد، نمودار است. سنت زمان امیر کبیر و قائم مقام اگر ادامه پیدا می‌کرد ای بسا زاین دیگری ظهور می‌کرد.

به عنوان ضابطه این را باید دانست که عوامل فرهنگی هیچ وقت تأثیر سریع روی ادبیات نمی‌گذارند. یک کتاب جامعه‌شناسی یا اقتصاد یا زمان که الان ترجمه می‌شود، اثر فوری این ترجمه بر روی ادبیات اثری طبیعی نیست؛ یعنی اگر کسی از آن تقلید کرد، این تقلید، جذب واقعی فرهنگ

عوامل اجتماعی شکل‌گیری ادبیات در دوران قاجار، پیش از جنبش مشروطیت، در ایستایی و سکون کامل خلاصه می‌شود. جلال‌الدین مولوی محصول دوران شکفتگی یک تمدن است. او در تمام جهان عصر خودش بی‌همتا بوده است. اگر متفکران قرن سیزدهم میلادی را در سراسر جهان مورد بررسی قرار دهیم، سهم مولانا در مقیاس بین‌المللی عصرش، سهم گسترده‌ای است. با مرگ او و پایان عصر او، تمدن اسلامی محتضر می‌شود و در تمدن محتضر، از غول‌های تفکر و اندیشه، به اصطلاح امروز، دیگر خبری نیست. در زمینه علم هم همین طور است. در قرن ده و یازده میلادی ابوریحان بیرونی، نه فقط در قلمرو اسلام یا آسیا بلکه در معیار جهانی، یک عالم طراز اول است. در این دوره مورد بحث ما کوچک‌ترین رمقی برای این تمدن بیمار و محتضر باقی نمانده است. ایستایی و سکونی که در زمینه اجتماعی و اقتصادی مملکت ما بود، بر ادبیات نیز تأثیر گذاشت. علتش را می‌توان فئودالیسم عصر قاجاری دانست یا چیز دیگر. به هر حال، نظام ایستای مرده‌ای که روابط خودش را با زمینه‌های تفکر و اندیشه جهان قطع کرده است، یا بهتر بگوییم، رابطه‌ای اصلاً برقرار نکرده تا قطع کند، در حقیقت، تکرار تکرار قرون محتضر تمدن اسلامی است. در جامعه‌ای که روابط اجتماعی و اقتصادی اش بسیار پیچیده است، به سختی می‌توان ساخت و

ای گشته به مهر تو عجب جان و تن من ...
یا:

بر سر در کاروان سرایی

تصویر زنی به گچ کشیدند ...

یا:

ای مرغ سحر چو این شب تار

بگذاشت ز سر سیاهکاری ...

و یا:

تا چند کشی نعره که قانون خدا کو؟

گوش شنوا کو؟

آن کس که دهد گوش به عرض فقرا کو؟

گوش شنوا کو؟

صدای اصلی مشروطیت، بیشتر، یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی. و این صدا بیشتر در شعر ایرج و بهار دیده می شود؛ بهار از لحاظ میهن پرستی (البته میهن پرستی از چشم اندازی غیر چپ گرایانه که با میهن پرستی لاهوتی فرق دارد) و ایرج به عنوان یک بورژوازی اشرافی منتقد روابط اجتماعی. بعد از گذشت چندین دهه، من گوشم را که به دیوار مشروطیت می گذارم، دو صدای می شنوم: صدای بهار (و بالطبع عارف قزوینی و میرزاده عشقی) و صدای ایرج، که البته صداهای دیگر داخل این دو صدا می شوند و در درون این دو صدا جای می گیرند.

درونمایه های شعر مشروطه، در قیاس با دوره قبل، مسائلی است از قبیل: آزادی، وطن، زن، غرب و صنعت غرب، انتقادهای اجتماعی و تا حد زیادی دوری از نفوذ دین،

نیست. بعضی افراد که شعر ترجمه شده فرنگی و یارمان ترجمه شده فرنگی را عیناً تقلید می کنند و چیزی شبیه آن به وجود می آورند، این جذب فرهنگی نیست. جذب فرهنگی آن است که جامعه روح آن اثر ترجمه شده را با تغییراتی جذب کند و نویسنده و شاعر آن را از جامعه بگیرند، نه اینکه عیناً آن را تقلید کنند. فرق است بین تقلید نابه موقع یک فرم ادبی در یک جامعه، و ریشه دواندن آن فرم ادبی در جامعه. باید مقداری از عوامل فرهنگی در جامعه جذب شود تا ما رمانی از نوع یولی سیس داشته باشیم. پس اگر می گوئیم که جامعه آن دوره آشنایی ای با زمینه های فرهنگی اروپایی داشته است، نباید انتظار داشت که این آشنایی در شعر قآنی و سروش تأثیر کند و منعکس شود. همیشه تأثیر پذیرفتن شعر و ادبیات و هنر از عوامل بیگانه خیلی دیر حاصل می شود؛ مثلاً نمی توان تأثیر ترجمه کنت مونت کریستورا فوراً بر روی آثار ادبی آن دوره دید. همچنان که در دوره بعد «مانیفست» فلان شاعر اروپایی در ۱۳۲۰ منتشر می شود، اما تأثیرات آن را در دوره سوم و چهارم بحث مان- یعنی مدت ها بعد از جنگ جهانی دوم- به صورت شبحی از آن و رنگ نامریی ای از آن بر روی کارهای بعضی از شعرا می بینیم. پس تصور نکنید با گرفتن سریع ترجمه چندرمان یا کتاب علمی و فلسفی، تفکر فلسفی و ادبی و شعری یک جامعه بلافاصله تغییر می کند. این ترجمه ها به عنوان بارور شدن از سر چشمه های فکری، اثر خود را می کند؛ اما خیلی خیلی دیر و خیلی خیلی کم رنگ. پس عوامل اجتماعی تغییر و عوامل فرهنگی تغییر خیلی کم قدرت تر از این بودند که بتوانند روی تفکر شاعران و ادیبان این دوره اثری بگذارند؛ اثری که آن اثر امروز برای ما دارای ارزشی باشد و بتوانیم به بررسی و تحلیل آن بپردازیم.

دوره مشروطیت

چهره ها: شببانی، قائم مقام، بهار، ایرج میرزا، ادیب پیشاوری، ادیب نیشابوری، ادیب الممالک، دهخدا، سید اشرف (نسیم شمال)، عارف، میرزاده عشقی، لاهوتی، فرخی.

صداها: اگر کسی الان به آن هیاهو گوش دهد، این صداها به گوشش می رسد:

ای خطه ایران مهین ای وطن من

● عوامل اجتماعی شکل گیری ادبیات در دوران قاجار، پیش از جنبش مشروطیت، در ایستایی و سکون کامل خلاصه می شود. در این دوره مورد بحث ما کوچک ترین رمقی برای این تمدن بیمار و محتضر باقی نمانده است. ایستایی و سکونی که در زمینه اجتماعی و اقتصادی مملکت ما بود، بر ادبیات نیز تأثیر گذاشت.

دو نوع تلقی از وطن مطرح است^۲ که در بحث از دوره بعد بررسی خواهد شد.

تلقی قدما از وطن به هیچ وجه همانند تلقی ای نیست که ما بعد از انقلاب کبیر فرانسه از وطن داریم. وطن برای مسلمانان یا دهی و شهری بوده که در آن متولد شده بودند یا همه عالم اسلامی، که نمونه خوب آن در اقبال لاهوری دیده می شود. به نظر من اقبال لاهوری بهترین تصویر کننده انترناسیونالیسم و جهان وطنی اسلامی است:

از عراق و روم و ایرانیم ما

شبیم يك صبح خندانیم ما...

چون نگه نور دو چشمیم و یکیم...

این انترناسیونالیسم بدون شعار و با بینشی شاعرانه بیان شده است. اصولاً بینش جامعه اسلامی انترناسیونالیستی است و در اصالت و صحت حدیث‌هایی چون «حب الوطن من الایمان» جای شك است. به هر حال، یکی از تم‌ها و درونمایه‌های اصلی شعر این دوره تم وطن است و این مفهوم صرفاً با ادبیات این دوره آغاز می شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های موضوعی شعر این دوره ظهور ادبیات کارگری است که خود می تواند موضوع تحقیقی جداگانه قرار گیرد. از نخستین سال‌های ظهور فکر مشروطه خواهی، ادبیات کارگری در قلمرو شعر ایران تولد یافت. در روزنامه‌های آن دوره، جای جای، مزدک گرایی و ادبیات بلشویکی را می توان به چشم دید؛ از عشقی که در ۱۳۳۵ ه. ق. می گوید:

بر نیکی رسم مزدك آگاه منم

و آن کس که بود رهبر این راه منم

پیغمبر دین و آدمیت، اول

حقاً که بود مزدك و آگاه منم

و از عارف که در ۱۳۳۷ ه. ق. می گوید:

عارف اگر کهنه شد ترانه مزدك

نغمه‌ای از نو علاوه کن تو به طنبور

تا بعضی روزنامه‌ها که ویژه مسائل کارگری بوده است، از قبیل: روزنامه آموزگار (مدیر مسئول محمد تقی، مطبوعه سعادت رشت) که در ۱۳۲۰ قمری نشر می شده است. این روزنامه در سرمقاله شماره اول تحت عنوان «رنجبر کیست؟» به تحلیل مفهوم استثمار و طبقه بهره کش پرداخته و به زبان بسیار ساده‌ای به بازگو کردن مبارزه طبقاتی پرداخته است. این روزنامه در هر شماره مقدماتی ادبیات کارگری

● صدای اصلی مشروطیت، بیشتر، یا میهن پرستی است یا انتقاد اجتماعی. و این صدا بیشتر در شعر ایرج و بهار دیده می شود؛ بهار از لحاظ میهن پرستی (البته میهن پرستی از چشم اندازی غیر چپ گرایانه که با میهن پرستی لاهوتی فرق دارد) و ایرج به عنوان يك بورژوازی اشرافی منتقد روابط اجتماعی.

فقدان تصوف و باز هم کلیت معشوق در آثار غنایی. البته شعر غنایی به معنی عاشقانه نرَم و هنجار طبیعی ادبیات مشروطه نیست.

سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت شروع می شود. قبل از مشروطه، مفهوم آزادی که مترادف دموکراسی غربی است، به هیچ وجه وجود نداشت. آزادی به معنای دموکراسی غربی - با مشروطیت آغاز می گردد و این تفکر حاصل انقلاب کبیر فرانسه (بعد از ۱۷۸۹) و انقلاب صنعتی انگلستان (از حدود ۱۷۵۰ به بعد) و پی آمدهای آن است. برای ملل قدیم کلمه آزادی به مفهوم دموکراسی نبوده است. مثلاً منظور مسعود سعد سلمان از آزادی، رهایی از زندان «نای» است نه چیز دیگر. شعر این دوره پر از کلمه آزادی به معنای جدید آن است:

باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست

کار ایران با خداست.

اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسأله «وطن» است و دیگری «آزادی». بهترین ستایش‌ها از آزادی (در همان چشم انداز بورژوازی قضیه) در آثار بهار وجود دارد و زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن، باز هم در دیوان او به چشم می خورد. بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی‌ای که نسبت به گذشته ایران در او بود، بهترین مدیحه سرای «آزادی» و «وطن» - در بافت بورژوازی آن - است؛ وطن پرستی در حد اعلاي آن، نه شوونیزم گاهگاهی دوره رضاشاهی.

گفتیم که در شعر این دوره، در کنار مسأله «آزادی»، مسأله «وطن» مطرح است. باید یادآوری کنیم که در این عهد

دارد از قبیل:

ای رنجبران بی‌بصری تا کی و تا چند؟

غفلت ز حقوق بشری تا کی و تا چند؟

آخر به تفکر نظری سوی اجانب

ز اوضاع جهان بی‌خبری تا کی و تا چند؟

و در شماره دوم «دموکرات» را به «رنجبر» ترجمه کرده و مرانامه فرقه دموکرات را نقل می‌کند. از نمونه‌های «ادبیات رنجبر» در این روزنامه شعری است بار دیف «رنجبر» که در آن تمام شخصیت‌های بزرگ تاریخ از آدم تا... همه را رنجبر می‌شمارد:

یاسر و سلمان و مقداد و ابادر رنجبر

البته بگذریم از شعرهای کارگری ابوالقاسم لاهوتی که در همین سال‌ها، گاه در ایران و گاه در خارج ایران، در قلمرو مسائل کارگری سروده شده است و رساترین صدای ادبیات کارگری را تشکیل می‌دهد. لاهوتی قبل از خروج از ایران هم شعرهای کارگری بسیار دارد از قبیل:

ای رنجبر سیاه طالع

بیچاره پابرهنه زارع

که در ۱۹۰۹ در تهران سروده است^۳ و شعر: «شنیدم کارگر با کارفرما...» که در ۱۹۱۹ سروده و گویا به شعر «کارگر و کارفرما»ی ایرج نظر دارد.

مسئله دیگری که باز از درون همین مسائل بیرون می‌آید و بی‌سابقه است، مسئله زن و تعلیم و تربیت اوست. امروز شما خیلی راحت کنار همدیگر نشست‌اید و ظاهراً هیچ اشکال فنی هم وجود ندارد ولی اگر در اعماق بروید، هنوز در جامعه ما کسانی هستند که متأسفانه به زبان دین می‌گویند که به زن نباید بیشتر از خواندن قرآن یاد داد و خط نوشتن را اصلاً نباید یاد داد چون باعث انحراف او می‌شود! در صورتی که در اسلام چنین نیست. اگر کتاب‌های التحبیر سمعانی را نگاه کنیم، و این کتابی است که در قبل از ششصد هجری نوشته شده و عبارت است از زندگینامه مشایخ اجازه سمعانی، یعنی مشایخ حدیث او در قرن ششم هجری - در آنجا می‌بینیم که فقط در نیشابور چه مقدار زن مجتهد وجود دارد که سمعانی نزد آنها حدیث آموخته و از آنها اجازه روایت حدیث دارد. اسم‌های آنها هم غالباً اسامی خالص ایرانی است؛ از قبیل: گوهرناز، گوهر، حورستی، خجسته، دردانه، ست آرمیه و ست‌ناز.

وقتی تمدنی می‌میرد و محض می‌شود همه چیزهایی که در اصل آن تمدن بوده از بین می‌رود و زوائدی جایش

را می‌گیرد. پس مسئله سوادآموزی زن و آزادی زن چیزی نیست که اخیراً بر جامعه اسلامی تحمیل شده باشد. ولی، به هر حال، بحث بر سر این مسئله به‌عنوان يك مسئله اجتماعی با مشروطیت آغاز می‌شود. مسائلی که درباره زن در شعر ایرج و بهار و پروین آمده پیش از آن نبوده است. این مسئله زن و تعلیم و تربیت او با مشروطه شروع می‌شود و یکی از درونمایه‌های اصلی شعر این دوره را تشکیل می‌دهد و در ادبیات قبل انعکاس آن اصلاً وجود ندارد.

مسئله دیگر توجه به صنعت غرب است که روشنفکران و شعرا می‌گویند باید رفت و صنعت غرب را گرفت. این موضوع از درونمایه‌های شعر این دوره است که در زمینه فکری و فرهنگی جامعه این عصر شروع می‌شود و بعد از آن در شعر انعکاس پیدا می‌کند که البته این تأثیرپذیری کم‌رنگ است و بعداً کم‌کم پررنگ می‌شود.

در هر صورت، اینها در شعر تأثیر می‌گذارد، اما این که این انعکاس قوی نیست، آن مسئله دیگری است. مثلاً بهار شعر «زن» را در سوئیس می‌سراید و از غرب کمترین تأثیر را می‌گیرد، اما فروغ همه زندگی‌اش و شعرش نشانه پررنگ

● اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار

بخواهیم صید کنیم، یکی مسئله «وطن» است و دیگری «آزادی». بهترین ستایش‌ها از آزادی (در همان چشم‌انداز بورژوازی قضیه) در آثار بهار وجود دارد و زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن، باز هم در دیوان او به چشم می‌خورد. بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی‌ای که نسبت به گذشته ایران در او بود، بهترین مدیحه‌سرای «آزادی» و «وطن» - در بافت بورژوازی آن - است؛ وطن پرستی در حد اعلائی آن، نه شوونیزم گاهگاهی دوره رضاشاهی.

مشروطیت تردید دارند و بعضی که آن را انقلاب می خوانند در باب کیفیت و مشخصات آن و این که چه طبقه‌ای در برابر چه طبقاتی قرار داشته به نتیجه قاطع نرسیده‌اند. آنچه مسلم است این است که در سال‌های پیدایش این حرکت، جامعه ایرانی، به لحاظ بعضی فرآورده‌های تولیدی و رشد بعضی کارخانه‌های خیلی ساده، از آن شکل صددرصد فتودالی، کم و بیش، تغییراتی کرده بود و می توان گفت ساخت فتودالی مطلق اندکی ترك برداشته بوده است و به همین مناسبت در حوزه مخاطبان ادبیات و شعر تغییرات مختصری روی داده است.

از لحاظ فرهنگی، روزنامه‌ها، مجله‌ها و ترجمه‌های آثاری که از عصر عباس میرزا شروع شده بود - در دوره ناصرالدین شاه هم نهضت ترجمه‌های خوب نضج گرفت - بر روی این تحولاتی که به اختصار از آن صحبت کردیم اثر گذاشته است. البته تأثیر عوامل فرهنگی روشن تر است تا عوامل اقتصادی و اجتماعی.

زبان شعر این دوره به زبان کوچه و بازار - دست کم در گروهی از شاعران، مثل سید اشرف، عارف و عشقی - نزدیک می شود. اما اینها شاعران کم سوادی بودند و شعرشان پر از غلط‌های دستوری است. البته عشقی شاعر با استعدادی است و اگر مطالعه بیشتری می کرد، به دلیل استعداد سنت شکنی که داشت می توانست خیلی از کارهای نیما را قبل از نیما انجام دهد، ولی افسوس که در دوره بحرانی‌ای زندگی می کرد و عاقبت عمرش هم وفا نکرد - به هر حال، چون عارف و عشقی می خواستند

این تأثیر است؛ مثلاً وقتی می گوید: «سیب را چیدیم»، این نهایت جذب فرهنگ غربی است چون میوه ممنوعه در عالم اسلامی «گندم» است، نه «سیب».

یکی دیگر از مسائل این دوره فقدان تصوف و کلیت معشوق است که هنوز حاکم بر شعر غنایی است.

خصایص تکنیکی این دوره به طور کامل تغییراتی پیدا کرده است. زبان شعر مشروطه، اندک اندک، به زبان کوچه نزدیک می شود؛ چه از لحاظ نحو و چه از لحاظ صرف، یعنی واژگان. زبان شعر مشروطیت واژگان اروپایی را هم کم کم به خودش راه می دهد، اما بعضی‌ها ادا در می آورند و کلمات خارجی را بی آن که نیازی به آنها داشته باشند در شعر می چپانند، لیکن بعضی‌ها آن را با اعتدال به کار می برند. فی المثل میرزا ابوطالب اصفهانی، نویسنده مسیر طالبی، «چیز»هایی منظوم کرده و مقدار زیادی کلمات فرنگی را با تکلف بسیار در آثار منظوم و سست خود گنجانده است. اما باید توجه داشت که جذب یک چیز جدا از تحمیل آن چیز است. اصولاً خلاقیت هنری چیزی است که تحمیل پذیر نیست.

زبان شعر این دوره، اندک اندک، به دلایلی، به زبان کوچه نزدیک شده است. مقایسه شعر سید اشرف با سروش اصفهانی کاملاً نشان می دهد که درصد قابل ملاحظه‌ای از واژگان شعر سید اشرف برگرفته از زبان کوچه است.

تخیل شعر مشروطیت، جز در یکی دو نفر، اصلاً تغییر نکرده؛ مثلاً در شعر عشقی نمونه‌های تخیل تازه را می بینیم. نمونه موفق تحول در تخیل، میرزاده عشقی است که در «سه تابلو مریم» او نمونه کامل آن دیده می شود. این تحول در ایرج میرزا هم گه گاه به چشم می خورد، ولی با احتیاط و محافظه کاری بیشتر.

فرم شعر مشروطه از فرم‌های تثبیت شده کلاسیک، بیش و کم، فاصله می گیرد و با این که بزرگ ترین شاعر این دوره، یعنی بهار، یک کلاسیک برجسته است و هنرش در تقلید اسالیب قدماست، اما سید اشرف و عارف قزوینی و میرزاده عشقی در فرم، بیش و کم، دست برده‌اند. به هر حال، فرم و قالب شعر مشروطه، تا حد زیادی، متفاوت از شعر قبل از مشروطه است.

عوامل تغییر: هنوز جامعه‌شناسان و علمای تاریخ در باب این که انقلاب مشروطیت چه نوع انقلابی است به توافق نرسیده‌اند. بعضی در استعمال کلمه انقلاب در مورد

● دیگر از ویژگی‌های موضوعی شعر این دوره، ظهور ادبیات کارگری است که خود می تواند موضوع تحقیقی جداگانه قرار گیرد. از نخستین سال‌های ظهور فکر مشروطه خواهی، ادبیات کارگری در قلمرو شعر ایران تولد یافت. در روزنامه‌های آن دوره، جای جای، مزدک گرایی و ادبیات بلشویکی را می توان به چشم دید.

به صورت شك آمیزش، حتی در آثار بهار و دیگر و دیگران می بینیم؛ اینها نتیجه قاطع تماس فکری با غرب است، هر چند این تماس، بسیار کم رنگ و سطحی است و هنوز جذب عاطفی نشده، بلکه جذب فکر است در سطح بسیار ابتدایی یادگیری يك زمینه اندیشگی.

چنان که قبلاً نیز اشاره شد نشر روزنامه‌ها و مجلات هم در این دوره خیلی مهم است و شایسته است مستقلاً و به تفصیل مورد بررسی قرار گیرد.

تغییرات اجتماعی: به طور کلی تغییراتی در ساخت اجتماعی - چه از لحاظ تولید و مصرف و چه از لحاظ آشنایی با بعضی از مسائل مربوط به زندگی جدید - به صورت گند و کم رنگ در این دوره وجود داشته است و من پرهیز دارم از این که در چنین موضوع بسیار پیچیده‌ای داخل شوم و از انشأبافی هم پرهیز دارم. هستند کسانی که جدول ضرب «وجه تولید» و «زیر بنا و روبنا» را بهتر از جدول ضرب فیثاغورث از حفظ دارند و فوراً تحلیل‌های علمی از تحولات هنری می دهند، اما من این جدول ضرب را هنوز نیاموخته‌ام و سخت است برای من که در چنین موضوع پیچیده‌ای وارد جامعه‌شناسی ادبیات شوم، به خصوص که حوزه بحث من شعر است و شعر چیزی است که جامعه‌شناسان ادبیات بدان کمتر می توانند استناد کنند؛ اگر رمان یا نمایشنامه بود، باز می شد از روش گلدمن یا لوکاج تا حدی استفاده کرد. به هر حال، آنچه مسلم است این است که هر دو سوی معادله تغییر کرده‌اند، اما توجیه علمی پیوند میان آنها کار آسانی نیست؛ دست کم در اینجا و با این مجال اندک.

* برگرفته شده از کتاب ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰

یادداشت‌ها

1. chauvinism

۲. مفهوم وطن از مشروطه آغاز می شود. مراجعه شود به مقاله «تلقی قدما از وطن» در مجله الفبا، ج ۱ (۱۳۵۲): ۱-۲۵ نوشته شفیع کدکنی.

۳. در چاپ تبریز دیوان او، اشتباهاً ۱۳۰۹ ثبت شده است.

سنتزی بین زبان ادب و عامه ایجاد کنند، به همین دلیل، زبان‌شان پر از غلط‌های دستوری است. ولی سید اشرف به علت این که خالصاً عامیانه است، کمتر اشتباه دستوری دارد، چون عامه وقتی که به زبان خودشان حرف می‌زند اشتباه نمی‌کند. اگر به آدم عامی‌ای بگویم نامه‌ای را تقریر کند و ما بنویسیم، می‌بینیم که چون سنتزی بین زبان خودش و غیر خودش به وجود می‌آید غالباً اشتباه می‌کند، در صورتی که همین شخص چندین ساعت برای شما صحبت می‌کند و کوچک‌ترین خطای گرامری در زبانش دیده نمی‌شود، اما تا بخواهد رسمی صحبت کند اشتباه می‌کند به دلیل این که این دو نوع زبان یکی قالب تفکر اوست و دیگری اکتسابی است. وقتی با آن زبان اکتسابی می‌خواهد صحبت کند فوراً اشتباه می‌کند. عارف و عشقی چون می‌خواستند سنتزی از زبان عامه و زبان ادب به وجود آورند، این نقص در دیوان‌شان دیده می‌شود. به این نمونه‌های فاحش غلط دستوری در شعر عارف و عشقی نگاه کنید:

خدا خراب کند آن کسی که مملکتی
برای منفعت خویش خوان یغما کرد
عشقی:

طبع من مسئول تاریخ است ساکت مانم ار
هان به وجدانم مرا تاریخ مدیون می‌کند
که گمان نمی‌کنم نیازی به توضیح داشته باشد. حق داشت ملك الشعرا که می‌گفت: «عارف و عشقی عوام.»
اگر بخواهیم عوامل اجتماعی و عوامل فرهنگی این تحولات را - چه در زمینه درونمایه‌های شعری و چه در زمینه خصایص تکنیکی - مورد بحث قرار دهیم، آنچه مسلم است خیلی راحت می‌توان جای پای آشنایی با تمدن مغرب‌زمین را، ولو به صورت خام، در شعر مشروطه دید. تفکر شعر مشروطه، تفکری سنتی نیست. وقتی که عشقی می‌گوید:

قصه آدم و حوا همه وهم است و دروغ
نسل میمونم و افسانه بود از خاکم ...

این نوع الحاد چیزی نیست که حاصل تفکر سنتی ادبا باشد، بلکه به سبب آشنایی او با زبان فرانسه و خواندن کتاب‌های فرنگی - و احتمالاً بنیاد انواع داروین - است؛ چنان که در جای دیگر می‌گوید:

کاش همچون پدران لخت به جنگل بودم ...
این نوع الحاد که تقریباً در آثار او و حتی در آثار عارف و